

یکی از آن، کثرت [آبرو] و عزت نفس، خصوص در اکابر،

#### ذکر فضایل «انگلش»

که نتیجه پرورش عهد صبا و نفرت عام به عدم آن است. این صفت به درجه‌ای رسیده که اهل [چنین صفتی]، با کثرت عیال و اسباب فراغ، به مجرد اندک بی‌حربتی، بی تأمل از سر جان بر می‌خیزند؛ و از کثرت سبک و حی امری از علایق دنیا دنی را مانع راه نمی‌شمرند، تا بهم واضح حصول نام و شجاعان چه رسد.

**دوم صفت قدرشناصی**، و به اندک کمالی احترام هر چیز کردن. فایده این صفت نیک اول در خود ایشان اثرا کرده، چه موجب عظم یک درنظر دیگر، که موجب تولید آبرو و اعتبار قوم است، گشته است. [به خلاف] این، در ملکه‌ای دیگر با وجود ایاثات کمال، به خجال باطل اینکه مثل این دیگران هم هستند، اعتبار نداشته‌اند. و چون بدین عذر نالایق عظم [یک] از نظر دیگر برحاست، بیگانگان هم تعظیم نکنند، و موجب دلشکستگی اهل هنر گردد، و قلت آبرو و حقارت نفس در قوم پیدا شود.

**سیوم خوف ایشان از شکستن قانون**، و ایستاده ماندن هر کس بر حد خویش، و هوس بالاتر، الاتالی مرتبه خویش، نکردن. فایده آن پایداری قوت ملت و دولت و اتفاق جماعت است که عمدة فواید مدنی است. تا این خصلت در قومی هست از درجه خود هرگز نازل نشوند. فایده ثانی آرام نفس است، به سبب اکتفا و قناعت در طلب هواه او لذات به آنچه دسترس یا قریب الوصول است؛ چه مردمی که در هواهای بعیده کوشند، اگرچه بعضی بعد شدت سلوک به مراد رستد، اما در اکثر محروم مانند.

**چهارم رغبت عقلای ایشان بر فواید عام، و تنفرازمضرات عام** که در حقیقت موجب فایده ذاتی هر کس در مال است. و در عکس آن بجز ظلن غلط و کوتاه‌اندیشی امری نیست.

**پنجم کثرت اقبال ایشان طرز جدید را** [بر کهنه]. این صفت اگرچه قدری نقصان ظاهری به صاحب خود می‌رساند، زیرا که در تجدید اسباب قدیم که کارگزاری می‌توانست کرد [به قسم نو] چرخ فضولی می‌شود<sup>۱)</sup>، اما موجب انتفاع اهل حرفة، که اجزای قومند، می‌گردد، و خانه آن شخص را در نظرها تازه و مقبل می‌نماید. لهذا تجدید اوضاع لباس و اسباب خانه و سایر ضروریات در لندن به درجه‌ای مرسوم است که اشیای مستعملة سال، بلکه موسم گذشته، در آینده بیکار می‌شود، و در داشتن واستعمال کردن آن، نکبت لازم می‌آید. اما بهجهت تخفیف هر خرج و قلت حاجت به مزدور و چاکر، عقلای ایشان همیشه در فکر و اختراعند.

۱) یعنی افزایش اسباب قدیم، زاید و بیکاره می‌شود.

در زمان توقف من، به سبب گرانی ذغال و هیمه، شخصی اختراع دیگدانی کرد که اگر پاره کاغذ در جوف آن سوزاند، گرمی آنقدر پایدار ماند که گوشت دیگ پخته شود. و از کثرت این نوع تسهیلات یکی در اوضاع خانه سازی، و دیگر چرخهای مطبخ و طاقهها و صندوقهای ذخایر و تعیین اوقات، برای کارها به حدی تسهیل امور شده که در خانه‌ای که پانزده نفر چاکر زن و مرد در هند بسیست، در اینجا یک زن و یک مرد کافی است.

ششم میل ایشان بالطبع و به آلات و واسطه به سهولت کارها، و یافتن ایشان چاره و تدبیر در هر وقت و حال.

هفتم سادگی مزاج و سلیقه ایشان که اثر آن در هر صناعت این ملک، خصوصاً در رنگها و زیور و پوشش و اسباب خانه، ظاهر است؛ و به دانست من، در این باب سرآمد کل عالم‌مند، و بجز بعضی از باب سلیقه ایرانی، کسی را بدیشان نسبت نیست.

هشتم ممتاز مزاج و مغزداری ایشان، که حصه‌ای از آن به هر نیک و بد و شریف و کمینه رسیده، و نتیجه آن میل ایشان به استحکام و دوام اشیا و صناعات واستمرار امور، خاصه دوستیها شده. نهم عدم کاهلی ایشان در سلوک، خصوص در تحصیل مال و عزت، و بعضی در علم و هنر نیز؛ هر چند که در نظر غیر به کمال رسیده باشد...

... زیرا که در زعم ایشان لفظ کمال و رسیدن به حدی برای بیان معنی لفظ کمال به زعم انسان، به طریق مجاز نسبت به ماقبل است، نه به حقیقت. چه «انگلش» گویند: هرگاه انسان از درجه ح بشی و حشی مردمخوار، خود را به مرور و تدریج به مرتبه «نیوتون<sup>۱</sup>» فیلسوف رساند، می‌تواند بود که در زمان آینده آنقدر تکمیل خود کند که «نیوتون» نسبت بدلو، چون ح بشی مذکور بوده باشد.

امروز [به نسبت زمان «نیوتون»]، با وصف این عزم، در اثنای طی مدارج پستی به بلندی که نوبت و اتفاق معمول است – آنقدر صبر نمایند که هیچ گونه خلاف بزرگتر ظاهر نشود. دهم گشاده بودن سفره ایشان بر دوستان، چون گشاده بودن روی ایشان در آن وقت بر مهمنان، و رسم کثرت دعوت و نپسندیدن تهاخوردی. خواهد همان به که به تن ها خورند

خاک بر آن خورده که تنها خورند

۲۶۵ ذکر فضایل انگلش

این [صنفات جميله] در سنت این قبل بیشتر وقویتر در ایشان بوده، که جمله دستورات مستحسنة «انگلند»، که ذکر کرده آمد و این قوت و رونق زمان حال نتیجه آن است.

**اما رذایل «انگلش»،** عمدۀ عدم اعتقاد ملت و معاد و میل  
**ذکر رذایل «انگلش»** ایشان به طرف فلسفه است و اثر آن در کمینه‌های ملک، که

عدم دیانت بوده باشد، زیاده از دیگر ملکها، در هر وقت یافته می‌شود. با آنکه از مخالفت قانون ترس تمام دارند همین که قابو به مال کسی به وجهی یافتند، در گذرنمی نمایند<sup>۱</sup>، و همواره در این فکرند که به وجهی اخذ و جر از متولین نمایند. بنابراین در خانه شرفا بسته می‌ماند، و بجز معروف به کسی معامله و سخن نکنند. در این زمان که قوت در ریاست و شریعت، و کثرت حرمت در بزرگان است، چندان ضرر این معنی ظاهر نمی‌شود؛ اما به تدریج که در عوام تزايد شود، و رفتۀ رفتۀ در ارکان حکومت اثر کند، موهم اثرهای بد است.

دوم غرور ایشان به سبب ملاحظة قوت و موافقت بخت از پنجاه سال متواتر، بدین سبب حادثهای نزدیک را بعید یتند، و در تدارک آن اهمال نمایند. نظری آن اینکه خلاائق لندن، که به سبب گرانی نرخ اشیا و کثرت احداث «تکس<sup>۲</sup>»‌ها یعنی ابواب، نالشی و قربیب بلوا می‌باشند، حکام اگرچه پی‌بدان برده خبردار می‌مانند، وجوق جوچ سپاه – به طریق عسی – شب گشته، هر جا خبر جمعیتی می‌یابند، به شکستن آن می‌دوند، اما تدارک اصل نمی‌نمایند. چه بعضی آن را حمل بر زیاده طلبی، که خاصه عوام است، می‌نمایند، و بعضی تدارک آن را غیر ممکن می‌دانند. ایکن بنای این همه برگرور است که به تدارک اندک در وقت فراغ قصور می‌نمایند؛ بر وقت وقوع حادثه، چون پادشاه مقنول [فرانس] مستعد بر تقبل بسیار خواهد شد و سود نخواهد داد. اثر این رذیلت دره را واحد ایشان کم و بیش یافته می‌شود، اما بر طریق قوی حالان است نه به وضع مغوران غافل هند و ایران.

سیوم کثرت محبت ایشان به زهر و امور دنیوی است؛ اگر چه این صفت در ملک ایشان چندان مضر نیست، زیرا که موجب قدردانی اموال و کثرت حفظ آن می‌شود، و چون به سبب امنیت و دیگر قوانین آفت کم بدان می‌رسد، اکثر به کار صاحب خود می‌آید، اما چون موجب بسیاری از صفات ذمیمه، که بخل و عدم آزادی<sup>۳</sup> و گرانجانی از آن جمله است، هم می‌گردد، در حالت ضعف اثرهای بد خواهد رسانید. به خلاف آن، سخاوت، اگر چه قربیب به اسراف و تبذیر هم

(۱) یعنی همینکه به مال کسی راه دست‌الدادی یافتند، در لعنی گذرند.

(۲) Tax (مالیات، عوارض).

(۳) یعنی با آزادگی.

بوده باشد، صاحب خود را اثرنیک می‌رساند، خصوص در وقت ضعف، مضمون این ایات راقم، که برای تفهم یکی از ایشان که در تفصیل حفظ مال برخراج و انفاق بهمن مباحثه می‌کرد، انشاء شده مقوی این دعوی بلکه برهان آن است.

#### مُؤْلَفَه

نه آرزو بودم چون دگر حریفان گنج  
دو ره بود به غنا: کسب گنج، ترک مراد  
چو چاره نیست ز درد سر و زمنت به  
چه فرق هست میان گدا و دولتمند  
شده است صندل<sup>۱</sup> هر دردرس چو ترک هوی  
دو ره بود ز پی ضبط مال، ای غافل  
نخست رنج نگهبانی و خطر دارد  
چو ضبط مال بهیک ره طریق عاقل نیست  
گدای گنج به دیوان ما ندارد بار  
ز حسن روی وقد «مس گراند» ای «طالب»

ز عشق اوست مرا بس بهدل فراوان گنج  
ز ترک کام مرا به بود به دامان گنج  
پس سائلان؛ چه از این، گرچه شدچو همان<sup>۲</sup> گنج  
چو آن دود ز پی نان و این پی آن گنج  
خراب درد هوی کسی کند بسامان گنج  
خزینه پربود و یا که خوان یاران گنج  
ولی رضای دل دوست بی نگهبان گنج  
ز عقل و اذہن من بس است در خوان گنج  
خوش است آن<sup>۳</sup> نه که [گردآید به احسان گنج  
از این نهم نه جزا حسن که به دیوان گنج  
دگر تراست به «کیپ حبس» فراوان گنج<sup>۴</sup>

\* شرح «مس گراند» نام دختری از «ولنديزان» است که در حسن و جمال در آن شهر متفرد بوده و من دعوی محبت او می‌کرم.  
چهارم کثیر طلب آرام و فراغتوسی است، اما به نسبت صاحبدولنان و قوی‌حالان، نه  
(به نسبت بنگیان<sup>۵</sup> هندو روم عثمانی) این صفت بد، سوای باز داشتن صاحب خود از تکمیل  
علوم و زحمتکشیها که در اثنای هر کار ضرور است، موجب ضيق وقت در صرف حصول مراد  
دستان، که قاطع مهر و محبت است، نیز می‌گردد. چنانچه در لندن گاهی که مرا حاجت به  
ترجمانی یامدد دوستی در کار خانگی می‌شد، آن دوست راضی بود که تمام معامله را که مثلاً  
صد روپیه، وده در آن ناچق بوده، و حاجت [من] بدرو از جهت سخن گفتن در تخفیف آن بود،

۱) همان، وزیر فرعون که در قرآن کریم از افزایاد شده است. ۲) بیشتر گیاهان تیره گیاهی صندلها دارای  
اماں هستند و خاصیت دارویی دارند. ۳) بنگیان (جمع بنگی) بنکه‌خورها؛ و بنکداده گیاهی است  
محدود و مسکن.

برگردن خود بگیرد واز جیب خود بدهد، اما از صرف اندک وقت در ترجمانی و ثالثی، آنقدر اثر کراحت بر بشره او ظاهر می‌شد که از استعانت بازمی‌آمد. به خلاف «فرانس» در «پرس»، که به صاحبان هتل در وجه کرایه و طعام من گفتگو کرده آنچه آنها به سبب غریبی من زیاده طلبی کرده بودند، باز یافت می‌نمودند.

#### ذکر ضيق اوقات «انگلش» برای مدد دوستان

دقيقه در روز و شب برای آن نگذاشتند، زیرا که روز و شب ایشان منقسم شده است برد و قسم: یکی وقت کار و کسب معیشت، دوم فراغ و صحبت. در وقت اول سائل از خجالت آنکه اگر وقت اورا به شغل خود صرف کند، قلت در معاش او رو خواهد داد، و در ثانی به شرم اینکه وقت بازی و اختلاط و خبرگیری اهل صحبت است اظهار مدعای نمی‌تواند کرد؛ و اگر من فعل نشده اظهار نماید، اطباب در آن نمی‌توانند نمود؛ و اگر مطلقاً من فعل نشود اورا از انسانیت دور دانسته مرتبه دیگر درخانه راه نخواهد داد؛ زیرا که در ایشان بسته‌می‌ماند، و جواب در بان — که «صاحب درخانه نیست» — اکثری است.

#### حکایت غریب

یکی از اعاظم زنان لندن، که صحبت رقص درخانه داشت، رقه‌ای بهمن فرستاد، مضمون این که «فلان روز من درخانه هستم و بس». من از مضمون رقه هیچ تفهمیده آن را بدوستی بدم. او گفت: «تر اطلب و دعوت رقص کرده، شاید که جلس رقص دارد.» من وجه آن عبارت از اسووال کردم. جواب داد: «چون جواب کسانی که بی [طب]<sup>۶</sup> به ملاقات می‌روند اکثر این است که درخانه نیست، این رسم قرار یافته که چون رخصت آمدن دهنده‌گویند و تو یستند که من در خانه هست هر کس از مرخصین از این عبارت آن مدعای فهمد، و اگر در وقت موعد رود، البته خواهد دید.» بالجمله ردایت این صفت به حدی است که قوم «فرانس» به مجرد ملاحظه این صفت در ایشان، و عکس آن زحمتکشی و وسعت وقت در میان خودها، امیدوار غلبة برا ایشان می‌باشد، و این معنی اکثر از قول و فعل «فرانس» تراویش کرده<sup>۷</sup> است.

پنجم زورنجی و نزاقت طبع، و بدان سبب عدم برداشت ایشان حرکت یا سخن

۶) ردایت، پستی.

مخالف مزاج ازدیگری؛ اگرچه بایگانگان نقصان ندارد و موجب آرام نفس است، ولیکن چون در تمدن چاره نیست از حصول رضای دوستان، یا عندر خواستن به وجهی لایق از ایشان، و تحمل استماع سخن پست و بلند از یاران کردن، چون این رذیلت، بلکه هر خصلت بدکه ملکه گشت، از بیگانگان به یاران می‌رسد و موجب قطع سلسله اتحاد می‌گردد، ورقته رفته از افراد به قوم و اهل حکومت رسیده موجب زوال دولت می‌شود. نهایتش آنکه اثر او در عقلای دیر تر ظاهر شود، و در تو لید این رذیلت، فراغ طلبی را، که سابق گذشته، دخل تمام است.

## سحابی :

بی عیش و طرب دمی چو بر نارد دوست  
گر بر رخ خوبش غمی آمد چه عجب

ششم کثیرت صرف اوقات ایشان به خواب و رخت پوشیدن و موی ساختن و حیgamت ریش و غیره، زیرا که رخوت ایشان به سبب رعایت زیبایی و چسبانی مشتمل بر تعداد قطعات است، چنانچه از کفش تا کلاه ازیست و پنج پارچه کمتر نیست، و بنابراینکه، گاه رفتن رختخواب، همه را کنند و صبح پوشند، و چاشتگاه تبدیل نمایند، در چهار مرتبه کنند و پوشیدن، و خدمت موی سر، و ریش تراشی دو ساعت صرف می‌شود، و یک ساعت اقل در حاضری، و سه ساعت در چاشت، و سه ساعت در صحبت زنانه و سماع سازد و سرود یاقمار، و نساعت در خواب می‌گذرد؛ بنا بر این شش ساعت برای کار زیاده نمی‌ماند، وقت بزرگان، خود زیاده از چهار بسای کار نیست. اما عندر کثیرت برد برای [تعدد] قطعات مقبول نیست؛ زیرا که اگر از زیبایی می‌گذشتند عدد قطعات را با وجود حفظ برد، از بیست به ده رساییدن می‌توانستند، و التزام کنند رخت، گاه خواب و تبدیل چاشتگاه، و ستردن موی ریش هر روزه، و رسم موی سرخود، تمام، لزوم مالایلزم است.

هفتم کثیرت حاجات و علایق ایشان و اسباب زندگانی، به قصد لذات، و لزوم مالایلزمها، مثل حفظ اسباب چای و قهوه به سبب استمرار آن و کثیرت ظروف و ادوات مطبخ به سبب تنوع طعامها و شیرینیها بر سفره، و ضرورت مرغخانه، بهجهت پرورش مرغ و بیط و کبوتر و غیره، بنا بر معمول خوردن انواع لحوم، و حاجت به [شرابخانه] به سبب تنوع شرابات بر سفره، و ضرورت اقسام کریسیها و میز و غیره، اسباب چوین، به سبب نشستن ایشان بر زمین، و ذخیره هوشک سفید وغیره که ایشان زندگی بغير آن محال می‌دانند و از مضمون این بیت غافلنده.

## بیدل:

ترک باطل گیر، بیدل، ورنه اسباب معاش

آنچه مادر کار داریم اکثری در کار نیست

نقصان عمده این خصلت، تفضیع اوقات شریف در خرید، و تبدیل و تنصب اشیای خسیسه در موضع خویش است؛ و چون [انتظام] آنها بدون توجه به ذات خود، و علاقه طبع به جزویات ممکن نیست، موجب عدم آزادی خاطر می‌گردد. و اما نشستن بر کرسی، اگرچه مستوجب و ملایم رخوت چابک و حفظ برد است، لیکن ایشان می‌توانستد که حجره‌های خود را مشتمل بر صفاتی اطراف، کرسی دار و صفتی دار و سط به جای میز سازند، و یا فکری دیگر پسندیده تر در آن پاب نمایند، که حاجت به کرسی و میز خارج نشود. اما گذاشتن از کثیرت خواراکی و لحوم و اشربه وغیره، لزومهای مالایلزم، که مخالف عقل و هر شرع، و مولد بیماریهاست، خود از فکر کرسی و میز آسانتر، بلکه واجب بود. اگر تاریخ فتوحات عرب و ترک را به نظر غور بیستند، خواهند دانست که موجب آن، این دو چیز بود؛ یکی قلت حاجت ایشان به اسباب غیرضروری، و بدان جهت چالاکی حرکات و آزادی طبع وسعت اوقات در کسب علم و هنر حاصل- آمدند؛ دوم قلت اخراجات بود، زیرا که آنچه ملکداران دیگر را به جهت حفظ ملک، و گذران خودها می‌بایست، این دو جماعت رانصف آن بس بوده، لهذا به هر ملک که رسیدند نصف خراج معمولی از گردن رعایا برداشتند. بنا بر این، خلائق ایشان را از حکام قدیمه خود بهتر دانسته در دوستی یکدل شدند، و رعایای اطراف آن ملک این معنی را به خاطر آورده طالب ایشان شدند و به همین نوع، اندک اندک پیش رفت، اکثر عالم در تحت حکم ایشان قرار یافت. والا کثیرت شجاعت و اتفاق قوم واستعمال اسلحه ایشان که نیزه و تیر بوده باشد، و خوبی اسبها، اگرچه ممد بر فتوحات بود، اما مقتضی این همه کثیرت فتح در اندک وقت نبود.

## حکایت

جناب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام، از آرد جو، بیست روزه نان به یکبار می‌بخت؛ و از ترس اینکه احباب بروغن نیالایند، سر بهم‌هر نگاهداشته به تدریج می‌خورد. چون اقرباً تحریض نان تازه نمودند، فرموده که اگر بدان عادت نمایم در حصول آن، قدری از زمان هر روزه صرف خواهد شد، وضیق در اوقات من که منقسماً در عبادت و فکر معاش و معاد امت است رو خواهد داد.

دلیل این مقال تأثیرگرام «سرو لیم جونس» است. آن بزرگ‌ملکی صفات، آن کتاب را به گمان فایده‌عام، قبل از تحصیل علم فارسی درهنده، از روی امثال آن کتب نوشته بودند؛ و بعد تحصیل علم، به‌سبب عدم وجود کتابی در «نحو فارسی» واشتغال او به تحصیل السنّه هندیه، توفیق تصحیح آن نیافت. هر کس که اول آن را خوانده پیش من می‌آمد، هرچند تفهیم و کوشش در تعلیم او کردم، فایده نداد. بهخلاف آن، اشارات من به مردم ساده مفید افتاد، و به قدر فرصت زمان، به لهجه صحیحه از فارسی فراگرفتند. واقسام این نوع کتب در لندن آنقدر فراهم آمده‌اند که کتب حقه نزدیک است که بعد اندک زمان غیر معیز مانند.

نهنم رذیلت خودغرضی است و قابوگر<sup>۱</sup> که به‌سبب آن، به‌امید نفع خود، اگرچه ضرر بسیار بدیگری رسد، احتراز نمایند. و در حین غرض خود، زیاده از ضرور فروتن و هموار باشند. بعد حصول مطلب، چون رعایت آن سلوک غیرممکن است، به‌ضرورت بیگانه شوند. و اگر بعضی، بنا بر دوراندیشی چنین نکنند، از خسارت و نقصان، که به شخص ثانی در امداد ایشان رسیده، و عده‌هایی که کرده‌اند، خود بروز نیارند. این معنی به‌سبب اینکه بی [معامله] معلوم نمی‌شود و در اخفاک آن می‌کوشند، در لندن، مرا بجز صاحبان خانه‌کرایه‌ای، از دیگر کس معلوم نشد. اما در هند از معامله «کرنل هانی» و «مستر متلن» و «جانسن» و «داکتر بلین» بermen واضح شده بود که در حین غرض خود، عذر مرا قبول ناکرده و به عده‌های لطیف مرا بهمهات خود داشتند. چون اغراض ایشان حاصل شده بود، به‌معاذ بر سبک کناره کرده مرا به‌دست روزگار و دشمنان واگذاشتند.

مساوی تجربه من در هند، این معنی آنقدر بر ملاست که محل توجیه و تردّد خاطر کسی در این باب نیست.

### حکایت

گویندچون «لارد هو برت»، «کورنر» مدرس، در عهد خود خواست که در جزویات عمل آن ملک دخل نماید، در آن باب از «لارد تنمث» یعنی «سرجان سور» استجازه خواست. او منع و عنده نوشت که «اگرچه موافق صلاح وقت است، اما مخالف عهد کمپنی باریسان ملک است.» «لارد هو برت» در جواب نوشت که «اگر در بی پردازی افعال «کپنی» و قابوگر اود قیه‌ای باقی نمانده سخن شما صواب، والا چنانچه بermen و بر همه خلائق ظاهر است، گذشن آن ممسوخه به ذهن، قابلیت و پذیرایی علم صحیح نمی‌ماند.

(۱) فرست طلبی؛ سودجویی.

امیر تیمور بعد فتح ممالک ایران، وقتی که عازم معاودت به سمرقند شد، سرداران صاحب وجود در آذربایجان گذاشت و صیت به محافظت ملک می‌نمود. فرمود که دشمنان ملک تمام دفع شده‌اند، اسلطان احمد جلایر و امیر قرایوسف ترکمان، که به ولایات عثمانی پناه برده‌اند. سلطان احمد، اگرچه پادشاه و پادشاهزاده است، اما چون تاجیک مشرب است، یعنی چون مردم قدیم ایران خودساز و تن پرست [است]، حاجت به کثرت اسباب و اخراجات دارد، مرا از او اختیاطی در دل نیست. اما از قرایوسف که مرد سپاهی پیشه، سبکروح زحمتکش است، باید که همواره خبردار و هوشیار مانید.

آخر، به‌مقتضای دوراندیشی امیر صاحبقران به ظهور آمد<sup>۱</sup>، زیرا که بعد قوت او، هر دو کس به آذربایجان در آمده، کار سلطان احمد به هلاک منجر گشت، و امیر قرایوسف به سبب صفات مذکوره، و غفلت و ظلم جغتایی، که به‌مقتضای کثرت نعمت رو داده بود، به‌نوعی بالاگرفت که در اندک وقت تمام ایران را به‌تصرف خویش درآورد.

هشتم خطای ایشان در شناختن حد علوم و زبان غیر، یعنی به مجرد دانستن چند لفظ، خود را زباندان هرزیان، و به دانستن چند مسئله صاحب آن علم می‌دانند، و کتابها در آن تألیف کرده، به‌طريق چهایه، نشر آن مزخرفات می‌نمایند.

این معنی مرا به‌گواهی «فرانس» و «گریک»، که تحصیل زبان آنها در «انگلش» مروج است، معلوم شده، و از تصرفات و تحصیلی که در فارسی می‌کنند، به یقین پیوسته؛ و سایر قوم، اکثری به‌حسن ظن، که از صفات ایشان است، واجنبیت از آن زبان، ایشان را در این دعوی صادق دانسته آن کتب را می‌خرند.

[بعضی] از عقولا که بر نقص او عارفند نیز تخطیه ایشان نمی‌کنند، چه توهم کنند که علم ناقص بهتر از جهل مطلق است. و بدین نمط آهسته آهسته به کمال خواهد رسید. اما خطای این اندیشه بدین ظاهر می‌شود که آری علم ناقص به از جهل مطلق است و استعداد تکمیل دارد؛ اما اینجا چنین نیست و این سخن در این مقام راست نمی‌آید. زیرا که کتب ایشان پاره‌ای از علم صحیح نیست، بلکه تصحیف و مسخ پاره آن علم است، و علت دیگر بارمی آرد که بعد جاگیر- شدن آن ممسوخه به ذهن، قابلیت و پذیرایی علم صحیح نمی‌ماند.

(۱) یعنی سراجام پیش‌بینی امیر تیمور به حقیقت پیوست.

خطاست.»

دهم گریختن دختران ایشان بایاران، و جقت شدن زنان به شهر قبل از مزاوجت و قلت عصمت زنان و مردان ایشان در شهروان. سبب این معنی کثرت آزادی زنان، و وفور خراباتخانها و فواحش لندن است. شنیده شدکه شصت هزار زن فاحشه در «مربن پرش<sup>۱</sup>»، که نصف کمتر «وست منستریک» شهر لندن است، سکوت دارد. و هیچ کوچه‌ای نیست که چند خانه از اینها در آن نبوده باشد. اما «پرادیز استریت<sup>۲</sup>»، یعنی کوچه بیشتر، و «دین استریت<sup>۳</sup>» یعنی کوچه ملت خدا، و «مادست کرت<sup>۴</sup>» یعنی صحن سرای عصمت و «سنت جمز استریت» و «سنت ماتنز لین<sup>۵</sup>» و «سنت پال استریت<sup>۶</sup>» که هر یک به یکی از شخص مقدس از حواریون عیسی، علی نبینا و علیه السلام منسوب است، و «شارلت استریت<sup>۷</sup>» و «کوئن آن استریت<sup>۸</sup>» منسوب به ملکه‌ها، و «نیومن استریت<sup>۹</sup>» و «کنگ استریت<sup>۹</sup>» و «لندن استریت<sup>۱۰</sup>» و «تجفلد استریت» و غیره صدها کوچه، خصوص اطراف «ابره» و «بلیوس»‌ها، خودهمه مخصوص ایشان است و مردان را منزل کرایه‌ای [در آن] ندهند. بازدهم قلت غور ایشان در محسن رسوم [و شرع] دیگران، و هر چیز خود را بیعیب و صواب دانستن، اگرچه در حقیقت برخلاف آن [بوده] باشد. دلیل این سخن آنکه:

حکایت

شخصی از رفقاء جهاز «وکتوریز منجر پرس» و «مستر بارکشون» نام، بررسی خوابیدن من، با ازار، ضحك و خنده می‌کرد، و فراغ برنه خوابیدن خود به من خاطرنشان می‌نمود. گفتم: «آرام بنا بر عادت در هردویکسان، اما فراغ در رسمن است نه شما؛ زیرا که دل من از جهت عربانی فارغ می‌باشد و از شما در تشویش؛ و تصدیع کنند و پوشیدن علاوه‌آن.» گفت: «اگر به حسب اتفاق کشف عورت من بشود چرا موجب شرم و تشویش بوده باشد؟» این سخن او محض برای رد جواب بود و حال آنکه هر صیح حال تشویش او به مقتضای غیرت طبعی به چشم خود می‌دیدم. گفتم: «چه جواب می‌دهی این را که اگر آن مخاطره‌ای به جهاز رو دهد، من مهیای رفتن به کشتی خرد، و به شرط حیات، امیدوار رسیدن به ساحل هستم، و شما به سبب پوشیدن از ارممکن است که فرصت از دست دهی؟» گفت: «چنین حادثه‌ای که فرصت از ازار پوشیدن نباشد به جهاز

نعمی رسد، و برفرض آن [من] محا با نکرده برنه در کشتی خرد خواهم نشست و هیچ شرم به من نسبت نخواهد داشت.» متأثر این جوابها بر عاقل ظاهر، علی الرسم «انگلش» است که از نطق باز نمی‌مانند اگرچه ناحق بوده باشد.

من در لندن بی [بهاین] معنی بوده در جواب سایل، حسن رسم خود، به برهان، به ایشان نمی‌نمودم، زیرا که خجالات مرسخه دل ایشان هرگز از دل به در نمی‌شود، تاحسن امر جدید قایم مقام آن شود؛ بلکه مقابله و معارضه به ممثل آن که در ایشان مرسم است می‌کردم، فی الحال ساخت می‌شند. مثل اینکه چون خنده بر بعضی اعمال مرسمه اسلامی، چون حج و طواف کعبه کرده وجه آن را مستفسر شدند، گفت: «همان وجه که شما در باب تصریح کردن اطفال دارید و گمان می‌کنید که تا اطفال به «کرچه» پیش «کلرجن<sup>۱</sup>» یعنی «پادری» نرون نصرانی نمی‌شوند. یکی بررسی خوردن مسلمانان طعام را به دست، اظهار تغیر و تعریض به من نمود، گفت: «قطع نظر از فایده آن که طعام گرم خورده می‌شود، و گوشت لذیذ از نزدیک استخوانها نصیب می‌گردد، و آخر دست مرد آدمی، برای کار خود ناپاک تراز از پاها شاگرد نایابی شما نخواهد بود که حسب المعمول ملک، نان را بدان حمیر می‌کنند.» واژاین نوع هزاران جواب مسکت<sup>۲</sup> گفتم و در این قسم مباحثه و محاوره یافتم که ذکر آن موجب تطویل است.

بالجمله اکثر این رذایل در ایشان جدید العهدند، به سبب کثرت نعمت و تو از دولت پیدا شده، و اثر بدی خود را ایشان نکرده، و به دو سبب در این زودی هم نمی‌تواند ضرر رسانید: یکی بنابر قوت ایشان، چه در افراد و چه در سلطنت، زیرا که چون طبع و جسم قوی است، اگر زهر خوری اثر نکند، و طبیعت از راه عرق دفع نماید، به خلاف حالاتهای ضعف که به قول مشهور فال‌والده دندان می‌شکند؛ دیگر به سبب خالی نبودن مردم اطراف و جوار از این رذایل بلکه بودن اینها، یعنی از ایشان، در آنها.

سعده:

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

(۱) Clergyman (روحانی، ارباب کلیسا).

(۲) یعنی نصاری کردن، مقصود تمیید است.

(۳) یعنی ساخت کننده.

Modest Court (۳)  
Charlotte Street (۶)

King Street (۹)

Paradise Street (۲)  
St.Paul Street (۵)  
Newman Street (۸)

Queen Anne Street (۷)

Marybone Parish (۱)  
St.Martin's Lane (۴)  
London Street (۱۰)

ازنانش و دلتگی عوام «انگلند» چنان معلوم من می‌شد که اگر درائی جنگ، قانونی برای امنیت و آرام زندگی خلایق و ارزانی اشیا، درملک «فرانس» گذاشته می‌شد مقصود ایشان بی‌جنگ و خساریت، خود بخود به حصول می‌پوست. اکثر «انگلند» نقل به «فرانس» می‌کردند، و در بقیه نزاعی، که موجب ضعف و هن «انگلش» بود، پدیدار می‌گشت. بالجمله «انگلش» اعتراف براین رذایل نکند، و اگر کسی بعضی از اینها برایش اثبات کند به مقابله امم موجوده، چون نکبتیان هند و بیهوده دولت‌عثمانی، پیش‌آیند و ردیبلت خود را قابل وانمایند. و اگر کسی ذکر قدمای عرب و ترک و ایران کند، انکار آن اخبار کرده‌گویند که انسان‌گاهی از کشاورزی‌های نفس خالی نبوده، و حال هر قومی و حکومتی، که شما ملکی صفات نقل می‌کنید، همچنین بوده، و از ردیلی که کمتر از همسایگان، یا به هیئت اجتماعی [کمتر از هیأت اجتماعی] ام اطراف بوده باشد، چه خوف است و چرا رذایل باید نامید؟

ستی این رأی بر عاقل فطن ظاهر است، زیرا که آتش بالطبع سوزاننده است، اگرچه در زمستان یا در اشیای [نم] دار دیرتر اثر کند. همچنان اثر رذایل به صاحب آن البته رسیدنی است، اگرچه به عوارض مذکوره دیر تر خواهد شد. اگر همسایه ارذل است و ضرر نمی‌تواند رسانید، اما نفره و نزاع و نفاق در میان خود، که اردا از ضرر همسایه است، خود غیرممکن نیست.

**رسومات قبیحه «انگلند»**

ازرسوم بد لندن عمدت‌تر، کثرت اخراجات و لزوم مالايلزم. هاست که اکثر آن فضول و فقط بهجهت حظ نفس است. قدری از کثرت خوراک و پوشاك و شراب و زينت خانه، و تجدیداوضاع در هر انداز وقت، على- الرواج، که ایشان «فنش»<sup>۱</sup> گویند، ازیان سابق معلوم شده؛ سوای آن، نگهداشتن «کوج» و اسب و خدمتگاران زاید از حاجت، که درخانه بزرگان برای زن و شوهر جدا رسم است، و صرف زربسیار در تماشاها و جشنها، یعنی «بال» و «روت»<sup>۲</sup> و «ماسکرید»<sup>۳</sup> ها، که گاهی خرج یک شب هفت و هشت هزار روپه می‌شود، آنقدر است که شخصی که پنجاه هزار روپه مداخل در سال دارد، همه آن را بدین اخراجات قسمت کرده، اگر احیاناً صد روپه درمدد یکی از اقربا او را ضرور شود، چون جایداد و گنجایش آن ندارد براوگرانی می‌کند. و این خرجها هر روزه در ترقی است. نتیجه این رسم بد، [که به قول حکما] رئیس و [ام خطیبات است] بسیار است. از آن جمله یکی پیدا شدن بیدیانتی است، زیرا که مداخل مکاسب حلال برای فضول کافی نمی‌باشد،

ناچار قطع طریق و دزدی و بدمعاملگی و قلت انفعال از شرود و اضرار شایع ورسم شود.

### حکایت

شخصی غیرمعروف از شرافا، در سفری از نواحی لندن، ردیف «کوج» من بود، از نرخ اشیا در هند مستفسر شد، بیان کرد. گفت: «از زانی نرخ اشیا اگرچه در نظر اول خوشنماست، اما موجب صعوبت حصول زداست، و قلت مداخل موجب امساك در خرج.» گفتم: «این قیاس به حسب تجربه صحیح نیست، زیرا که هندوستان با وجود کثیر از زانی، در سهولت حصول معاش، بلکه تمول، ضرب المثل است، و کفايت در خرج بدین سبب زود موجب تمول می‌شود.» ذهن نشین او نشد. چون برای چاشت فرود آمدیم، شرابهای گران خواسته اکثار در شرب نمود، و به سبب همسفرگی تحریض من هم کرد، به ملاحظه کنایت از خوردن آنها ابا کرد. وقت حساب جمیع خرج-سفره، معه شرابهارا، مساوی بر سفره نشیان [دو حصه کرده] و حصه‌ای حواله بر من نمود و از آن عمل بی‌حساب متفعل شد. من از زد آن شرم داشته به عوض سه شلينگ وجه طعام، دو روز متواتر هفت شلينگ ادا می‌کردم.

دیگر اینکه آخر کار این امر، به اهل حکومت رسیده، رشوت خوری، که مایه تضییع کار ملک است، و خرج محاصل ملک در غیر موقع، چون زینت عمارت و روشی و آتشبازی وغیره، امساك در ضروریات که ضبط ملک از شر مخالف کند، چون خرج سپاه و توپخانه و مرمت قلاع، پدیدار خواهد آمد. آن زمان به ضرورت چون مردم ایتالی و هند ملک را به مخالف خواهند سپرد. اگر کتب تواریخ را به نظر تأمل بیستند، خواهند دانست که دولت از هیچ قوم رو بر نگردانیده، مگر بعد پدید آمدن خرج فضول در ایشان.

دیگر به هم رسیدن بعض و عداوت در یکدیگر به سبب حسد مشاهده بعضی بعض را در آن تعیش و خود را در تعجب؛ چنانچه باعث فتنه «فرانس» و خروج اصاغر بر اکابر همین معنی بوده.

دیگر قلت تحمل زحمت به سبب تنعم که در کثرت خرج لازم است.<sup>۱</sup> دوم گرانی نرخ اشیا به حدی که بعضی از اهل دیهات بر خرد نان و گوشت دسترس ندارند و خوراک ایشان منحصر به «پتیه» است.

سیوم کثرت احداث «تکس»<sup>۲</sup> ها، یعنی ابواب، مجملی از آن اینکه خراج زمین «انگلند» و محصول اموال تجارت، برای هر چیز مبلغ معین است، و تغییر و تبدیل در آن معمول نیست.

۱) منی لازمه کثرت خرج است.

۲) اردا، پستره، Fashion (مد). ۳) Balls and Routs (مجالس رقص و ضيافت شبانه).

و آن به قدر گذران شاه و سپاه و اخراجات محافظت ملک در اوان صلح است...

#### وضع جمع بستن خراج «انگلند»

... و چون برای مصارف جنگها یافوا ید عame، زاید از آن ضرور شود، «پر لمنت» رخصت قرض کردن آن وجه به وزرا دهد. ایشان آن مبلغ را از زرداران - که بهاید سود سالیانه و اعتماد قول و فرار سرکار شاهی، که از صد ها سال استقرار واستحکام دارد، با آنکه می‌دانند بجز سود سالیانه یافروش، تمسک به خسارت آن زر گاهی به دست نخواهد آمد، به طوع ورغبت راضی ومهیا دادن هستند - می‌ستانند و همان زمان ابوابی به قدر ادای سود سالیانه آن زر، بریکی از اشاییا، یا اهل حرفه‌ای معین نمایند. اهل حرفه به بناهه آن ابواب، نرخ آن حرفت یاشیئی را زیاده از آنچه ایشان را درسرکار، دادن شود می‌افزایند؛ خلائق که بهسبب ضرورت از خرید آن شیی «چاره‌ندارند، به نرخ گرانمی خرنند. و بدین صورت آن ابواب برگردن خلق افتاده تحصیل می‌شود. حکمتی که برای سویت غنی و فقیر در این مرعی دارند این است که احداث «تکس» ها بر تان و «بوتر» و گوشت و زغال که مستعمله عوام و فقرا نیز هست، کمتر می‌شود، و بر اشیای خاصه اغنية، مثل شراب و سایر خوارکی‌الذینه، وظرف نقره، و نگاهداشت چاکر و سگ واسب و «کوچ»، و انداختن آرد میده<sup>۱</sup> برسر، پیشتر می‌باشد. بنابراین کمقدرتان از استعمال این اشیادر گذشته، از ادای این ابواب فراغ دارند، واهل دول<sup>۲</sup> که ادای آن را گران نمی‌شمارند، استعمال این اشیا می‌نمایند؛ وابوابی که عام بر هر کس است، چون بر شخص و ذات معمول نیست، نیز بر رعایت سویت دارد، مثل ابواب دهیک بر خرج ومصارف هر کس که اکثر مطابق مداخل می‌باشد. بنابراین غنی، که ده هزار در سال صرف می‌نماید، هزار و فقیر، که صد خرج دارد، ده می‌دهد. با وصف این چون انسان بر ضروریات معاش فقط فناعت نمی‌تواند کرد، غریب از نیافتن اشیایی که در بازارها به کارت، و درخانه اغنية مستعمل است، در تاب می‌باشند؛ و متوجهین که در نگاهداشت چاکر واسب وغیره، امور مالا یازم به حسب رواج ملک و محافظت عزت ناگزیرند، درزیز بار آن «تکس» ها در مانده‌اند. اثر بد این عمل و دوی دیگر<sup>۳</sup>، که گذشت، به حدی ردی<sup>۴</sup> به نظر می‌آید که اگر تدارک نشود منجر به فتنه‌ای عظیم نخواهد گشت که حقیقت بعد آن معلوم نیست. البته انشعاب قوت «انگلش» و زوال این رونق خواهد شد.

۱) میده، آرد گندم که به مبالغه بخته باشند (آندراج).

۲) یعنی دولتمندان

۳) یعنی و دو عمل دیگر. ۴) ردی، فاسد، قیام، حالک.

این معنی اگرچه بر اکثر دورینان ایشان نیز ظاهر است، اما چون به تدریج مقدار قرض به جای رسیده که ادای آن از مخلیه بشری بیرون است، تدارک پذیر نمی‌دانند. گویند اگر

#### ذکر کثیر قرض بر پادشاه «انگلند»

تمام سطح جزیره انگلند را طلا فرش نمایند هنوز ادای نصف قرض میسر نخواهد شد. اما به خاطر من می‌رسد که اگر قرض داران را به مجلس «برلمنت» خواهند و به دلایل معقول و آهستگی، فتنه‌ای که بهسبب گرانی نرخ اشیا - که موجب آن سنگینی «تکس» های جایداد سود ایشان - مظنون است، خاطر نشان نمایند و به همانند که چون پس از وقوع فتنه تمام زرهای قرض سوخت خواهد شد، بلکه نگاهداشت اموال مقویه، عرض و آبرو دشوار نخواهد کرد، بهتر آنکه از بعض قرضهای خود به طوع ورغبت بگذرند - بدین طریق آنکه قرض او کهنه است و سود بسیار از آن برداشته از نصف، وجدید آن از رباع، واوساط از ثلث بگذرند، و بر سود سالیانه زرباقی قناعت نمایند - اغلب که قرض خواهان بر مآل کار نظر کرده و به خوشی و رضامندی قبول این معنی کنند، و خلی در اعتبارهم روند ادبه قدر نصف «تکس» از اشیای ضروریه و گردن عامه ساقط شود، و اندک رفاه درحال خلائق پدید آمده، [منظمه] فتنه و فساد دفع گردد. چندان شکست به قرض خواهان نیز رونخواهد داد؛ چه همه اهل دولتند و ماسوای این قرض مایه‌ای دیگر در دست دارند. و چون اخراجات جنگی موقوف شده کایت درزیزاید اخراجات به قدر ممکن کرده هردو وجه رادر ادای قرض مقرر دارند، و بدین صورت شاید در بیست سی سال ادا کرده، بكلی مرفالحال گرددند.

چهارم اوضاع عدالت [لندن، بلکه] «انگلش» است، زیرا که مشتمل بر سفسطه و مغلطة بسیار و خم و پیچ یشمار، و تنبیه آن اکثر به مال، بلکه سبب تحصیل آن است. بنابراین غیر از قضات، که وجه معاش از بیت المال و بهسبب کثیر عزت و آبرو اندیشه تمام از بدنامی دارند، وجه معاش جمیع اهل مجلس، ازمال مدعی و مدعی علیه است [که بهر بناهه از آنها می‌ستانند]؛ بنابراین رشوت خود بیرحم دغاباز می‌باشد، و بهسبب کثیر خودها و وضع نوشتن زبان بندی و شهادات و تعلیم گفتار و رفتار به اهل دعوا، رأی قضات را هم به طرف ناحق برمی‌گردانند؛ و آنچه «انگلش» از قوانین عدالت خود می‌ستایند - که بهسبب آنها قضات را از حکم حق چاره نیست، و کسی نمی‌تواند که دخل در آن به ناحق کند، زیرا که قضات اختیار فتو ندارند، بلکه آن به دست «جوری<sup>۱</sup>» است، و «جوری» جماعتی از شرافای سکنه شهر تند که به نوبت در محکمه حاضر - می‌آیند، و از آمدن خود و قضایا بیخبرند، و سازش به مدعین نمی‌تواند کرد - این محض سخن،

و بهسب عادت ایشان بدان قوانین و غفلت از رسوم عدالت دیگران است.

### ذکر «جوری» و اوضاع «الدبیلی»، محکمه عدالت لندن

مکرر در «الدبیلی»؛ محکمة عدالت بزرگ لندن، حاضر آمد، و وضع معاملة قضات با «جوری» به نظر امعان مشاهده کرد. نخست درجه قاضی به مرتبه ای از جوری بزرگتر، که اگر قاضی اراده ناچر کند، «جوری» از هیئت شخصیت ظاهری او مجال خلاف ندارد. ثانیاً چون زبان پندی مدعین و شهادت [همه قبل] از «جوری» به حضور قاضی شده، و بیان قضایا و زبان پندی و راهنمایی حکم به «جوری» یا امثال آن قضیه، همه بر عهده [قضی] است، و «جوری» بجز آنچه از قاضی شنیده، از پس و پیش قضیه هیچ آگهی ندارد، و صوابدید او، با قاضی یک شدن به ضرورت است؛ و اگر بعضی از «جوری» از هیئت قضایی محابا نکرده، بهسب ذکای فطری، با وجود عدم آگوی اطراف، پی به حق برده برخلاف رأی او اندیشد، قضایی دوباره و سه باره تقریر آن قضیه به بیانهای مختلفه می نماید، و آنها اورا در مغایله تو اند انداخت؛ و اگر این هم مفید نیفتاد، به طول مدت اجلام تعزیر میتواند کرد، زیرا که قضات [وسایر عمله عدالت در بالاخانه محکمه بر سفره طعام امیرانهای که از سر کار] پادشاه برای ایشان معمول است، به نوعی که محکمه نشکند، به نوبت بالا رفته و بمخوردن طعام و شراب و فراغ دو ساعت، دم خودها راست می نمایند<sup>۱</sup>، به خلاف آن، «جوری» تا اندیشه [درست] در آن قضیه نمایند، از موضوعی تنگ که دور او مجرح آهین و درمقفل، محاذی نشینم قضی، در پستی موضوع است، تجاوز کردن نمی تواند؛ و اگر این تعزیر هم ایشان را دلتگ نکرده، قضایی آن قضیه را به روز دیگر که نوبت «جوری» دیگر است می تو اند انداخت. از این بیان معلوم شد که اختیار فتوا حقیقتاً به قضی است، و وضع «جوری» محض برای مغایله عوام، و قضات اگرچه کثیر الحرمت و خداترسند، و اگر از مکررها و کلا مصون مانند، آخر کار حکم راست کنند، اما از طول مدت قضایا و اخراجات کثیر بر مدعین و جرمانهها برای هر امر جزوی کثیرالصدور از جنس انسان، و تصدیع یافتن شاهد در اثنای شهادت بهسب امتحانات معمولة قضی به بیانهای مختلفه، و گرفته شدن او و مدعین به محل تقریر، اگرچه بهسب سهوی یا عجز بیان فقط بوده باشد، و غلبه اشاره قانوندان بر نیکان ساده غافل، که از نتایج قوانین این عدالت است، هیچ چاره و گزیر نیست؛ و خداترسی قضی، و اگر همه عمله هم فرضاً چون او راست کردار باشد، هیچ مفید نه. نظیر این

آنچه بر من در لندن تجری شده اینکه:

### حكایت

قبای خود به خیاطی برای دوختن دادم، اجرت آن به حضور دو شاهد و خط اقرارنامه او، ده شلينگ مقرر شد، بعد دوخت بیست شلينگ خواست، ده دادم برای باقی عندرآوردم، گفت: «عدالت رجوع خواهم کرد و تراوه شلينگ باقی با خسارتم دادن خواهد شد.» چون اقرار نامه او و شاهد داشتم پروای تخویف او نکردم. آن لعین به عدالت رفته حکم نامه احضار من برای جواب که «سمن<sup>۲</sup>» کویند، حاصل کرد، اما خود نگهداشته بهمن نرسانید. بعد چندی [باز] به عدالت رفته حسب القانون قسم خورده که حکم نامه رسانیدم و مدعی علیه حاضر نشد، بنابراین حکم قطعی که بعد از آن جواب از مدعی علیه نمی شفوند حاصل کرده بهمن نرسانید که من به مجرد ورود حکم نامه آن زررا معه شش شلينگ دیگر، بابت خرج بر سانم. به دوستی از از باب عدالت در آن باب مشورت کردم و گفت: «که او حکم اول بهمن نرسانیده و حکم ثانی بهسب غلط نمایی حاصل کرده» او گفت: «اگنون از دادن زر فوراً گزیر نیست، اما بعد ادا، دعوی نرسانیدن «سمن»ها و گرفتن زر به ناچر تو ان کرد.» من قضیه گری<sup>۳</sup> را نپسندیده زر حکم نامه [که ناچر بود، ادا کرده] تجری برداشت. بعد از این هر کس که زری به ناچر از من می خواست [من] اعتماد بر اسناد خود نکرده به نصف یا به تلث صلح می کرد؛ زیرا که بطلان اسناد من ایشان را به حیلی که در مخلیه من گاهی نگذشته بود [میسر بود] و ایشان نیز بر نصف زر ناچر اکتفا کرده در دسر خود از رفت و آمد عدالت، به صلح کم می کردند. و مشورت دوستان من از عقلای «انگلش» در این قضایا از ترس کثرت اخراجات عدالت و حیل بی ایمان هم مطابق همین بوده.

اما نتایج این عدالت به سبب اختلاط اشاره بی محترم هند در کلکته به حدی ظاهر و واضح گشته که کار از پرده پوشی و مغلطه ها در گذشته، ماهی نیست که چند خانه ویران نشود. صدها اشاره بومی، غیر و کلای «انگلش»، بهسب قانوندانی عدالت و بناء فقه، بهوضع امرا و خرج هزارها، زندگی می نمایند، و مدد کار عمله عدالت و دلال قضایا هستند. بعضی از آنها مال از تجار خریده به تبدیل نام و جا، یا به گذرانیدن شاهد دروغ و سایر سفسطه های زبانی وجه قیمت را پامال می سازند؛ و بعضی

(۱) Summons (احشاریده). (۲) یعنی مرافقه.

(۳) یعنی نفس تازه می کنند.

(۱) Old Bailey (۲) شهاد، جمع ساختکی شاهد.

به مجرد تخييف بردن عدالت، زر از مردم می‌ستانند، و اگر آن شخص نترسد، به عدالت رفته قسم می‌خورند که من پنجاه هزار روپیه از فلان، طلب دارم، واودر [صد] فرار است. بنا براین حکم جلس، که بعد تلافی فرصت لحظه‌ای نیست و آن را «وارن<sup>۱</sup>» خوانند، حاصل کرده‌ام رابه خانه عدالت می‌برند. اگر او همان روز ضامنی که دوچند آن معامله اعتبار ظاهری داشته باشد، داد، خلاص شده بروقت نوبت خود برای جواب مدعی حاضر می‌شود؛ و اگر تیم ساعت دیر تر به محکمه رسد، هزار روپیه جرم‌مانه می‌دهد؛ و چون اهل عدالت زبان اونمی فهمند باید که طريق یومیه در ماهه نیست، بلکه برقارات مکالمات است. او برای نفع خود طول در مکالمات می‌دهد، پس از ماهها و سالها که مبلغی به قدر دعوى خرج عدالت نموده، اگر عمله بر رأی قاضی غلبه نکردد و حکم به حق کرد، دعوى مدعی باطل و حکم دادن زر خرج هردو سو، به مدعی می‌شود؛ و چون از ادای آن عاجز است مجبوس می‌گردد. طرف تراینکه به سبب ظهور افلام او مدعی‌علیه را خبر معاش ضروری او در جبس گرفتن، یا از زر خرج در گذشته اورا خلاص کردن<sup>۲</sup> لازم می‌آید. واین معامله در صورت دادن ضامن مدعی‌علیه بود؛ و اگر به سبب سنگینی معامله، چنانچه اکثری است، کسی ضامن اونشده، روز دوم از خانه عدالت به محبس می‌رود. مستحفظان زندان‌خانه‌ها و توقع کلی دارند، اگر به عمل نیاید، با آنکه مجبوس عمارت عالی، حصار مرتفع از اطراف دارد، شب در جاهای تنگ و تاریک بی‌هوایی کرده اورا نگاه می‌دارند.

بسیاری را دیدم و شنیدم که قبل از پرسش معامله مردند، و اگر زنده ماند، بعد ماهها در روز نوبت او [را] به عدالت می‌آرند تا جواب مدعی دهد. بسیار شده که بعد ماندن آن شخص شش ماه در محبس، روز نوبت قضیه، از مدعی اثرباره‌اند و معلوم شد که به سبب اینکه سندي و حقی نداشته و دعوى محض برای رنج [رسانی] بوده، روپوش<sup>۳</sup> شده است؛ بعد ظهور این معنی محبوس را عنده خواسته خلاص کردن. و بر شهادت خود کار آن قدر تنگ‌گشته که رسم ادای شهادت از آن ملک برخاسته است. هر چند شخص از ندادن شهادت متأثر است، اما ضرورتاً می‌گوید که من خبر ندارم؛ زیرا که از ایک ماه راه برای ادای شهادت می‌طلبند، و شش ماه یک سال تا فراغ قضیه لگاه می‌دارند. آن شخص از کار خود معطل مانده زیر بار خرج آمد و رفت می‌شود و چون به حضور قاضی می‌رود، سه ساعت و چهار ساعت اورا ایستاده داشته، برای مغلطه اوسوالات مشتمل بر سفسطه می‌نمایند، و اگر او در سخنی لغزید تکذیب او کرده حد شهادت دروغ بر او جاری می‌کنند.

(۱) Warrant (حکم بازداشت).

(۲) یعنی در گذشتن (صرف نظر کردن) و اورا خلاص کردن.

(۳) یعنی مخفی، متواتر.

## حکایت

مشهور است که زنی زبان‌آور به محکمه رفته شهادت داد که «فلان امر در حضور من واقع شده». قاضی پرسید که «وقوع آن در کدام [مکان] بود؟» گفت: «در خانه او.» باز پرسید: «کدام محل خانه؟» گفت: «طرف برآمده دلان.» آنگاه به تعیین مدعی، پرسید که «برآمده چند ستون داشت؟» زن در محل<sup>۱</sup> [لفظ] «نمی‌دانم» و «مالحظه نکرده‌ام»، که در چنین موقع به جهت لغزش رسم شده، به‌غور زبان‌آوری خود، به قیاس گفت: «چهار ستون.» و در حقیقت پنج بود. قاضی بر او گرفت کرده، می‌خواست که تکذیب او نماید. زن فی الحال گفت: «حضرت قاضی، سالهای است که در این بالاخانه حکمرانی می‌کند، و هر روز بدینجا می‌آید، بهمن بگوید که چند زینه دارد.» قاضی که گاهی بدین خیال نیتفاذه بود در ماند. زن گفت: «اگر من که زیاده از یک دونوبت بدان خانه نرفتم، در تعداد ستون‌ها خطای کرده باشم دور از کار نیست.»

بالجمله امثال این حیل شرعی که برای هر یک وجهی موجه دارند، و در حقیقت ظلم در پرده [است]، در این عدالت آن قدر است که اگر قلیلی از آن نوشته آید کتابی بزرگ مرتب گردد، و سمعات آن ملالت آرده. بنا براین اگر رسم تحصیل مال از عدالت که انتظار مدت و کشاکش مذکور به خلائق می‌رساند، و بجز حرام‌خواران و کلا، و عمله عدالت نفع [چندان] به‌أهل حکومت ندارد، موقوف نمایند بهتر است؛ و برای معاش و کلا و عمله اگر در بیت‌المال گنجایش نیست «تکس<sup>۲</sup>» ی بر عامة خلائق چون سایر ابواب معمولة ملک جاری نمایندتا قضايای<sup>۳</sup> خلق مثل قصاصات قدیم اسلام، بی‌خرج فیصله یافته باشد، و تشدد احکام مثل قید<sup>۴</sup> شخص بلا فرصت، و دادن مال ضامن و جرمانه کثیر برای نرسیدن بروقت، و طول مدت در فیصله قضایا وغیره، که اکثر آن برای تحصیل مال است، موقوف نمایند، این عدالت از معايب پاک خواهد گشت و خلق مأمون و فرحاک. اما آن کسانی که تعزیر آنها به‌عمال، پسندیده عقل و شرع است، من از آن منع نمی‌نمایم، که ترک آن موجب خسارة بیت‌المال است. بالجمله هر مرتبه که در «الدیلی» وارد شدم، «لارڈ کروس»، «لارڈ جمیرز»، «مستر روز»، «لارڈ الدرمون» که ازاو کهنسالتری در لندن نیست، وقضات آن خانه بودند، اکرام من کرده در محل مناسب نزدیک خود نشانیدند و بدون چاشت [اجازة] بیرون رفتن ندادند.

از جمله رسوم لطیفة آن سفره اینکه بعد فراغ طعام، هر کس به‌گلاب، رومال خود تر

(۱) یعنی بدهای...

(۲) یعنی دعاوى، مرافعات.

(۳) یعنی بازداشت.

کرده مهیا دارند و گوش برآواز می باشند. به مجرد آتش گرفتن خانه آن عراوه ها بر اسبهها بسته از هر طرف می دونند؛ و فی الفور شعبه نهرها که نشان محل آن [بردیوار] هر کوچه نوشته [است] گشاده، از آن آلت آب برآتش می ریزند. گاهی آتش آن چنان [تیز] است که سه چهار روز خاموش- نمی شود. بعد اطفای آتش، که خانه مرمت پذیر نیست و الیته از سرنو باید ساخت و اسباب اکثر سوخته و بعضی شکسته و بعضی گم شده، به عمله آتش، فرقه ای که اول رسیده اند صد روپیه یومیه، و ثانی نصف، و ثالث و رابع وغیره ثلث آن باید داد. و خواه و ناخواه آن خسارت را بعد [خسارت] آتشزدگی قبول باید کرد. با آنکه کثرت این آتشزدگی به حدی است که گاهی سه چهار روز پی هم، آتش در یکی از محلات شهر می گیرد، تدارک وسد باب این رخنه که تبدیل اوضاع خانه سازی ممکن است نمی کنند.

## در ذکر اوضاع رختخواب «انگلش»

در ذکر اوضاع رختخواب «انگلش» می‌رود. اگرچه یک ساعت اول درشدت زمستان خوشاینده است، اما آخر موجب ضيق نفس و درد کمر و رنج در گشتن پهلو به پهلوی می‌شود؛ بالاپوش اغلب چهار عدد؛ یک چادر متصل به بدن، دو گلیم ترم درمیان، و یک چادر سفید یک‌بالا می‌باشد. هرچهار عدد را از سه طرف به‌زیر تشک کرده از جانب تکیه و امی‌گذارند، تا شخص از آن راه، چون خرس به‌سوراخ در رختخواب می‌رود. بعد اندرون رفتن، چون رختنهای آن طرف به‌سبب هرچهار عدد تنگ و [وا] داشتن روگرفته نمی‌شود، و هم به‌سبب نجسیین بالاپوشها به بدن شخص، در رختخواب کمتر گرم می‌شود، و علت بزرگ‌گاینکه غلت [از این طرف بدان طرف] به آهستگی باشد، و حرکات به هوشیاری باید کرد، والا آن چهار عدد که به یکدیگر علاقه‌ای ندارد، جدا جدا شده، آن قدر آزاد طبع می‌دهد که خواب به صد مرحله می‌گریزد. من در ترک عادات خود، در این مملک از هیچ چیز رنجی نکشیدم، مگر از این رختخواب و از کثرت رختها. با آنکه چندان تغییر در رختهای بالای خود نداده بودم و در هر دو سه روز نوبتی بدل می‌کردم، در حین لبه‌لبل، نیم ساعت می‌گذشت، و سردی می‌خوردم. ماسوای مراتب مذکوره، این رختخواب موجب مرگ هزاران کس شده، زیرا که چون ایشان بر همه می‌خوابند، اگر چادر تشک یا چادر لبر بالاپوش، نم، که اکثری است، داشته باشد، آن نم را بدن ایشان به‌خود کشیده تب محرق

کرده، دست و رو از آن پاک می‌کند.  
پنجم تحصیل زر بر پلها و راسته‌هاست، که موجب بازماندن مردم، اندک زمان از مقصد،  
برای ادای آن، و خرده کردن زر یا برداشتن تنکه‌های<sup>۱</sup> سیاه باخود، و همزبانی شرفای باراژل، در  
آن معامله است. شیوه‌این عمل در لندن به درجه‌ای رسیده که مشتمل بر نینگ و عارگشته، مثل اینکه  
از زایرین «سنت پال» که مسجد و خانه خداست، برای نمودن هر موضع آن چند فلوس جدا جدا،  
که مجموع دو سه شلنگ می‌شود، می‌گیرند و زرمغشوش قلب‌درخربه زر<sup>۲</sup> می‌دهند. و همچنین  
گاه نمودن قلعه پادشاهی و اسباب جواهر او در قلعه لندن و «ونزه»، چون «اپره» و «پلی‌هوس» ها،  
زری معین است که برسر هر حجره جدا جدا می‌ستانند. بهتر اینکه از این نوع خرج در گذرند،  
و در مقابل خرج سر پلها و دهنۀ راسته‌ها، که بهانه مرمت است، ابوابی سالیانه بر مردم نمایند  
که موجب آزار خلابی نگردد.

ششم آتش زدگی لندن به سبب زیادتی استعمال چوب در عمارت است.

مجملی از رسم عمارت «انگلش» این است که هر چهار

ووضع ساخن گامرات سیل درجه خانه باستقها، که بالایی از کهپره سنگی صندوقی و پایینیها همه تخته مسطح است، اول از چوب استاده می‌کنند؛ چنانچه اگر به جای دیوارها تخته بنده کنند، آن خانه مکمل و مهیا برای سکونت خواهد شد. اما ایشان بنا بر طلب دیر باشی، در جایی که بار سقف بر آن افتاده — ثانی الحال — دیوار باریک از خشت و گچ می‌کشنند، و به جهت محافظت برد و نم، در طرف نشیمن، بر آن دیوار تخته بنده می‌نمایند. و چو همان رنگین روغنی؛ و در هر حجره بخاری است، بنا بر این در احیان غفلت، یا عداوت خدام، خانه آتش می‌گیرد، و تا تمام نسوزد، بلکه چهار پنج دیگر را از حوالی نسوزاند خاموش».  
نعم، شوه ۵.

به جهت خاموش کردن آتش قاعده‌ای مقرر است که آنچه از

**ذکر قانون حامیوش گردن اش** دزد مانده به رمال باید داد. و آن اینکه متمولین هر «پرش»، یعنی قطعه‌ای از شهر مشتمل بر چند محله، آلتی، که آب به سبب آن پنجاه گهر متقطع می‌توان درسایید و بر عراوه‌ای منصوب است، ساخته عمله معتبر، که در تشویش آتشزدگی خیانت نکنند، نو گز

۱) مقصود هست.

۱) تکیه، قصبه را به خواه از زرباشد خواه از لقمه با هم (آندراج). ۲) خردزار، پول خرد.

مهلك عارض می‌شود. چه مناسب مقام است اين ايات مثنوي رومي در حكايت «دقوقي»:

### مولوي

گرچه بهرسا يه جان می‌باختند  
وز گلبي ساييان می‌ساختند  
مي نديدند از غشاوه بر بصر  
وان درختان سايدار و ميوهور

زيراكه اين جماعت، وضع تشك و رختخواب هند، و ملائمت و چسباني لحافهای آستر  
ململ، زنگ داده<sup>۱</sup> به شهاب<sup>۲</sup> آن ملك را به رأى العين دیده‌اند، تبديل اين وضع زشت را بهدو توهم  
باطل نمی‌نمایند:

يکي اينكه آن چادرها زود زود بدل می‌شود، و لحاف تا فصل آينده می‌ماند، گمان کنند  
كه چرك بدن بدان گرفته موجب توليد بيماريها خواهد گشت.  
ديگر رفع تصديع ساختن لحاف هرسال؛ و نمی‌دانند كه تصديع ساختن آن در سالي  
[يک بار] زياده از شستن چادرها همواره، و تصديع بهم چسبانيدن آنها و ساختن رختخواب هر  
روزه نخواهد بود.

هشتم رسم نگاهداشتن خدمتگاران نوجوان حسين خوش طرز خوش لباس خود آدا در  
خانه‌ها، خصوص برای نشستن عقب «كوج» زنان، و خدمت ايشان بروقت سفره طعام، و به  
وقت مشی همراهی آنها، چون حسن، خصوص در لباس پاکيزه و ذات صاحب سليقه، بالطبع  
محرك عشق است، وعشق را تميز شاه و گدا و رعایت تنگ و ناموس نه، چگونه از فساد اين  
عمل ايمن توانند بود؟!

## بيان صلح و جنگ انگلش با فرانس

(۱) يعني رلک کرده. (۲) شهاب (= شاه آب) آب سرخی که در مرتبه اول از گل کاجیره گیرند. (فرهنگ مدون).